

پرونده مک فارلین

پای علی هاشمی رفسنجانی برادر زاده اکبر هاشمی رفسنجانی آنچنان که خود می گوید بسیار اتفاقی به ماجرای مک فارلین گشوده شد و بدین ترتیب نام او از جمله نام های سرشناسی است که در گزارش امنیتی تاور آمده است. علی هاشمی در این هنگام ۲۵ سال سن بیشتر نداشت.

در گزارش تاور که در آمریکا پس از ماجرای مک فارلین و درباره آن منتشر شد، نامی هم از شما آمده است که در برخی گفتگوها و مذاکرات با آمریکایی ها حضور داشته اید. می خواستم ماجرا را از زبان خودتان بشنوم. نحوه ورودتان به این داستان چگونه بود؟

در آن زمان من ۲۴ یا ۲۵ سال بیشتر نداشتم و صرفاً یک دانشجو بودم و هیچ مسوولیت دولتی هم نداشتم. من بعد از ماجرای آمدن مک فارلین به ایران وارد این داستان شدم و ماجرا را توضیح می دهم. اما ابتدا لازم است که شرایط آن زمان را تحلیل کنید و در نظر بگیرید تا درک درستی از آن اتفاقات داشته باشید. در آن زمان در لبنان با شکل گیری حزب الله و تاثیرگذاری بالایی آن و رخ دادن حوادثی همچون ماجرای گروگان گیری، آمریکایی ها خود را محتاج مذاکره با ایران می دیدند. علاوه بر آن ایران در حال پیش روی در جنگ با عراق بود و از آن طرف عراق هم متحد شوروی در جنگ دو ابر قدرت جهانی محسوب می شد و جالب است که به همین دلیل در آن زمان حتی برخی ایران را متحد غرب در منطقه می دانستند. بنابراین مجموع شرایط ایجاب می کرد که آمریکایی ها با قدرتی همچون ایران وارد گفتگو شوند. قدم اولی که آمریکایی ها به این منظور برداشتند ارتباطاتی بود که با آقای کنگرلو برقرار شد. آقای کنگرلو مشاور امنیتی نخست وزیر وقت ایران بود. مطابق صحبت هایی که بعدها با آقای کنگرلو داشتم و مطالعاتی که کردم اولین تماس های آمریکایی ها در این مقطع با ایشان صورت گرفته است.

از طرف مقابل آیا آقای منوچهر قربانی فر اولین لابی ها را انجام دادند؟

من در جریان نبوده ام و نمی دانم. اما به هر حال احتیاج دوطرفه برای گفتگو به برقراری روابط میان چهره هایی از دو طرف می شود.

بد نیست اگر ابتدا درباره این احتیاج دوطرفه هم توضیح دهید.

شما به جنگ ایران و عراق توجه کنید. اول عراق حمله می کند. بعد موج مردمی با هدایت امام و آقای هاشمی و رهبری و دکتر چمران و دیگران جلوی آن پیش روی را می گیرد. از سال دوم جنگ ایران شروع می کند به بازسازی خودش و موج عظیمی از حمله را راه می اندازد. وقتی که ایران، کاملاً عراق را از صحنه کشور خارج می کند و از سال ۶۲ به بعد وارد صحنه عراق می شود، عراقی ها به غرب و خصوصاً روسیه اعلام می کنند که تجهیزات ما برای جنگ کارایی

ندارد چرا که ایرانی‌ها تمام رمز و رموز سلاح‌های ما را شناخته‌اند. این شناخت و لو رفتن تجهیزات نظامی يك مسئله عمده در جنگ نظامی است. غربی‌ها و روس‌ها به نظر من دو مشاوره به عراق داده بودند که بعدها در مذاکراتی که من با آمریکایی‌ها داشتم، آنها خودشان به این مسئله اذعان داشتند. اول آنکه آنها به تدریج تجهیزات زمینی عراق را عوض کردند و «آرپی‌چی ۷» ما روی تانک‌های «تی ۵۵» اثر داشت، تانک‌های عراقی به «تی ۷۴» تبدیل شد و دیگر «آرپی‌چی ۷» اثر نمی‌کرد. بنابراین ما به تجهیزات جدید احتیاج داشتیم مثلاً به توپخانه‌های سنگین و موشک‌های تاو نیاز داشتیم که بتواند وارد زره «تی ۷۲» شود. در بخش هوایی هم که عراق در حال مدرن شدن بود و پدافند هم ضرورت داشت که مدرن شود. بنابراین در کنار آن شرایطی که بیشتر اشاره کردم و آمریکایی‌ها را محتاج به مذاکره می‌کرد، این احساس نیاز در ما هم وجود داشت. نه به این ترتیب که ایران بیاید و با آمریکا رابطه برقرار کند، بلکه به این عنوان که راهی برای دستیابی به تسلیحات مورد نیاز باز شود. در جریان جنگ، تسلیحات از بازار سیاه و توسط دلال‌ها تهیه می‌شود. اما در دنیا اگر شما صد تا دلال سلاح داشته باشید، ۹۹ تا از آنها به سازمان‌های اطلاعاتی وصل هستند. شما اگر بخواهید موادی عادی مثل تی‌ان‌تی و خرج خمپاره تهیه کنید مشکلی ندارد چون دولت‌ها مشکلی ندارند. ما حتی سلاح‌های شرقی را هم از دولت‌هایی مثل بلغارستان به سادگی می‌گرفتیم و مشکلی نبود. توپ ۱۳۰ و آرپی‌چی ۷ را آنها به راحتی می‌دادند. ولی وقتی نیاز شما به روز و پیچیده می‌شد لازم بود که دولت‌های غربی در جریان باشند و دلال‌های چنین اسلحه‌هایی هم مسلماً کسانی هستند که سازمان‌های اطلاعاتی غربی و آمریکایی روی آنها سوار هستند. در نظر بگیرید که ایران در شرایط سختی بود و مثلاً ضدتانک‌های ما کار نمی‌کرد.

پس ایران هم احساس نیاز به برقراری رابطه را داشته است؟

ایران نیاز به برقراری رابطه با دلال‌های اسلحه داشت.

دلال‌های اسلحه یا مثلاً دولت آمریکا که اسلحه آمریکایی را به ایران بدهد و ایران مجبور نشود اسلحه را در بازار سیاه به قیمت چندین برابر تهیه کند؟

دولت‌ها که جواب مثبت نمی‌داد. اما دلال‌ها مرتب در این شرایط می‌آیند و می‌گویند که درست است این اتفاق در روند طبیعی‌اش انجام نمی‌شود ولی ما می‌توانیم این کار را بکنیم و فلان جنس را به شما بدهیم.

آیا آقای قربانی‌فر هم ابتدا در مقام دلال اسلحه وارد مذاکره با ایرانی‌ها شد یا از طرف آمریکایی‌ها هم نمایندگی داشته است؟

دقیق نمی‌دانم. ولی او هم مثل دیگران شروع به پیشنهاد دادن کرده بود. این‌ها را آقای کنگرلو بهتر می‌داند.

اما يك بار آقای هاشمی‌رفسنجانی گفتند که گویا جلسه‌ای در خانه یکی از سران جمهوریخواه بوده و در آن جلسه، ریگان و بوش پدر گفته‌اند که با توجه به حمایت شوروی از عراق نباید ایران تضعیف شود و بر همین اساس تصمیم بر فروش اسلحه به ایران گرفته شده است و آقای قربانی‌فر با اتکالی به چنین خبری، وارد مذاکره با ایرانی‌ها شده است؟

ولي نهايت اين بحث هم فروش تسليحات به ايران بود و نه چيز ديگري. آنها نقطه ضعف ما را مي دانستند. ولي از طرف ديگر هم ايران در افغانستان و لبنان مي توانست مشكلاتي را از دوش آمريكايي ها بردارد و امتياز دادن به ايران مي توانست به برخي گرفتاري هاي آمريكايي ها در آنجا پايان ببخشد.

آنها هم دقيقا در مذاكرات بعدي همين مطالبات را مطرح کرده بودند. به هر حال ايران در ائتلاف شمال به رهبري احمدشاه مسعود در افغانستان و حزب الله در لبنان نفوذ گسترده اي داشت. اين حالت استراتژيك بودن ايران در نبرد افغانستان، لبنان و عراق بسيار مهم بود.

ماجرای مذاکرات آمريكايي ها با آقای کنگرلو تا کجا رسيد؟

ببينيد، آمريكايي ها در مذاکره خيلي «تهاجمي» برخورد مي کنند. زماني که تصميم مي گيرند با ايران رابطه برقرار کنند و آقای قرباني فر شروع مي کند به رابطه با آقای کنگرلو، اين هدف وجود داشته که تا شش ماه ديگر اين داستان به يك پروژه کامل و تمام شده بينجامد. آنها با يك زمان کوتاهي مي خواسته اند به اهداف بزرگ برسند و براي همين آقای مک فارلين و اليور نورث سريع بلند مي شوند و به ايران مي آيند. ديپلماسي آنها هم ديپلماسي پنهان بود. وقتي يك موضوع در شوراي امنيت مطرح و طرح ريزي مي شود، ديپلماسي پنهان است اگرچه اين ديپلماسي پنهان همزمان به ديپلماسي آشکار منتهي مي شود. مثلا قرارداد اسلو سال ها مورد مذاکره قرار مي گيرد و بعد علني مي شود. اما آمريكايي ها اين ديپلماسي پنهان را آنچنان به سرعت پيش مي برند که برخي در ايران معتقدند اگر خيلي در مذاکرات عجله کنيم ممکن است کلاه سرمان برود. در ماجراي آن مذاکرات سال ۶۵ هم وقتي گفت و گوهائي انجام مي شود و برخي گروگان ها در لبنان آزاد مي شوند و برخي سلاح ها هم به ايران فرستاده مي شود، بلافاصله اين تقاضا مطرح مي شود که خب، حالا بلافاصله مشاور امنيت ملي رئيس جمهور آمريکا بيايد و در تهران با مقامات عالي مرتبه اي مثل آقای هاشمي رفسنجاني يا وزير امور خارجه و فرماندهان نظامي، بحث ها را يکسره و کامل کند. آنها براي يك عمليات و نتيجه مشخص عجله داشتند که در آن زمان هم مسئله لبنان و افغانستان و جنگ ايران و عراق مدنظر آنها بود. اما آنها وقتي با آن سرعت به ايران مي آيند، در ايران شرايط براي ديدار مهيا نيست.

مگر آنها براي آمدن به ايران هماهنگي نکرده بودند؟

اين را نمي دانم و آقای کنگرلو حتما در جريان است. اما ناهماهنگي هم بالاخره محتمل است. ماجرايي را تعريف مي کنم. در زمان بوش پدر يك روز بين وزير خارجه ايران و نماينده ايران در سازمان ملل هماهنگي مي شود که اگر ممکن باشد در مسئله اي ميان بوش پدر و آقای هاشمي رفسنجاني گفت و گويي انجام شود. فردا صبح آن روز آقای بوش پدر، تماس مي گيرد با دفتر رياست جمهوري ايران و پشت خط مي ماند. او مي خواسته با آقای هاشمي صحبت کند ولي اصلا دفتر رياست جمهوري آمادگي نداشته و تلفن ها قطع مي شود. حال آنکه ظاهرا وقتي نماينده ايران در سازمان ملل با وزير خارجه صحبت مي کند هدفش پرسش درباره انجام شدن يا نشدن اين تماس تلفني بوده است و وزير خارجه ايران بدون اينکه ماجرا را متوجه شود مي گويد که حالا اشکالي ندارد و اين پيغام منتقل مي شود و آنها ۱۰ صبح با دفتر آقای هاشمي

تماس می‌گیرند. بنابراین شما هم بی‌برنامگی را در نظر داشته باشید و هم عجله و تهاجمی عمل کردن آمریکایی‌ها در مذاکرات را...

حالا به نظر شما آیا واقعا در ماجرای سفر مک فارلین و تقاضای آنها برای ملاقات، ناهماهنگی اتفاق افتاده بود یا نظر مقامات ایرانی عوض شده بود؟

نمی‌دانم.

تحلیل‌تان چیست؟

به گمانم تغییر رویه‌ای از سوی ایران رخ نداده است. ممکن است در مذاکره اولیه آنها نکته بوده‌اند که قرار است دبیر شورای امنیت‌مان به ایران بیاید. حالا اصلا شك دارم که مک فارلین دقیقا در آن مقطع سمت رسمی و دولتی هم داشته است یا نه. اصلا چه دلیلی داشته که او بخواهد با مقامات عالی‌رتبه دیدار کند. به نظر من آنها شاید درخواست اضافی داشته‌اند و قبلا این درخواست را مطرح نکرده بوده‌اند. این را هم در نظر بگیرید که ایران کشوری انقلابی بوده است و امام در مقام رهبری ایران قرار داشته‌اند و رابطه را هم خود آمریکایی‌ها قطع کرده بوده‌اند. بنابراین ممکن است که ایرانی‌ها هم آمادگی نداشته‌اند که در سطح سران ملاقات کنند.

شما از چه مقطعی وارد این ماجرا شدید؟

بعد از اینکه طرح تهاجمی آمریکا برای پیاده شدن در تهران و مذاکره با مقامات عالی‌رتبه شکست خورده بود، خود آنها این سوال را به صورت جدی داشتند که چه اتفاقی افتاده است.

در حقیقت آنها این ابهام را داشتند که نکند از اول با مقامات ایرانی در ارتباط نبوده و لابی‌ها جدی و موثر نبوده‌اند و آنها حساب اشتباه باز کرده‌اند.

بله، همینطور است. آنها شاید قرار بوده ببینند و مذاکره و ملاقات داشته باشند. حالا این سوال را دارند که چرا کارها مطابق معمول انجام نشده است. من به همراه چند تن از دوستان در آن زمان سفری به بلژیک داشتم. شهریور ۱۳۶۵ بود و من ۲۵ سال بیشتر نداشتم. در آنجا تماسی با من گرفته شد و گفتند که ما می‌خواهیم مسائلی را با شما در میان بگذاریم تا به گوش آقای هاشمی‌رفسنجانی برسد. من به آنها گفتم که مسوولیتی ندارم و آنها گفتند که ما صرفا می‌خواهیم که شما پیام‌مان را به گوش آقای هاشمی برسانید و به دنبال چیز دیگری نیستیم. ملاقاتی در بلژیک داشتیم و وقتی ملاقات انجام شد، مشخص شد که آن افراد مقام حکومتی نیستند اما کسانی هستند که با شورای امنیت آمریکا کار می‌کنند. یکی از آنها فردی به نام آقای حکیم بود که ایرانی‌الاصل بود و چند سال پیش در کره جنوبی فوت کرد. یکی دیگر از آنها هم فردی به نام ریچارد سیکورد بود که قبلا معاون وزیر دفاع آمریکا بوده و مدت زیادی هم در ایران حضور داشته است. مترجمی هم همراه آنها بود که گویا قبلا در سفارت آمریکا در تهران کار می‌کرده است. جلسه ما در هتل‌ی در بلژیک برگزار شد.

برای دیدار با آقای هاشمی یا فرد دیگری چک نکرید؟

نه، چون من که مقام رسمی نبودم تا لازم به چک کردن باشد.

در آن جلسه چه بحث‌هایی مطرح شد؟

آنها بحث مك فارلین را مطرح کردند و گفتند که ما به ایران آمده‌ایم و علاقه‌مان هست که به ایران کمک کنیم و ایران از لحاظ نظامی در برابر عراق به زودی با مشکل برخورد می‌کند. عراق در حال دستیافتن به تسلیحات جدید است و روس‌ها دارند کمک می‌کنند که خارك از کار بیفتد. گفتند که ما در چنین شرایطی می‌خواستیم به شما کمک کنیم و ماجرای مک فارلین را توضیح دادند و بعد می‌پرسیدند که چرا آن اتفاق افتاده است؟ آیا ایرانی‌ها نمی‌خواهند اصلا ما را ببینند؟

آیا قصد دیدن ما را ندارند؟ آنها می‌گفتند که ما برای کمک اعلام آمادگی کرده‌ایم و حاضریم هر نوع سلاحی هم بدهیم. می‌گفتند که اگر يك گروه رسمی باشد که ما بدانیم از طرف دولت ایران هستند می‌توانیم کمک‌های زیادی در همه زمینه‌ها بکنیم، خصوصا در ماجرای جنگ که مسئله اصلی و پیش‌روی شما است.

آنها گفتند که مطابق اطلاعات ما، روسیه و برخی کشورهای غربی، حمایت تسلیحاتی خودشان از عراق را به شدت افزایش داده‌اند و به زودی موازنه جنگ به نفع عراق کاملا تغییر خواهد کرد و ما نمی‌خواهیم این اتفاق بیفتد. آنها البته اضافه کردند که روشن و صریح می‌گوییم که مدنظر ما این نیست که شما يك پیروزی در عراق به دست بیاورید. بعد هم چند بار تاکید کردند که آنچه مدنظر ماست، يك «صلح شرافتمندانه» است. به هر حال آنها از آنچه در تهران اتفاق افتاده بود متعجب بودند و يك شکی هم داشتند که می‌گفتند قربانی‌فر بالاخره با اسرائیل روابطی دارد و شاید لابی‌های اسرائیلی سنگ‌اندازی کرده‌اند تا روابط ما به شکل مناسبی برقرار نشود. قربانی‌فر که گمان می‌کنم نام سابق او هم «سوزنی» بوده است، از قبل از انقلاب هم با سازمان‌های اسرائیلی گویا روابطی داشته است.

یعنی آمریکایی‌ها به خود قربانی‌فر که دلال این معامله اسلحه بود هم شك داشتند؟

بله، اصلا در کل برخی معتقدند که دو گروه بسیار مخالف برقراری روابط میان ایران و آمریکا هستند یکی اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور و دیگر، اسرائیل و هر بار به سمت این روابط می‌رویم، آنها لابی‌های خودشان را برای جلوگیری از این اتفاق، فعال می‌کنند. حالا کاری نداریم که این مسئله آیا واقعا در آن مقطع وجود داشت یا نه؛ ولی به هر حال آمریکایی‌ها این احتمال را هم در آن جلسه مطرح کردند.

فرجام و نتیجه این جلسه شما چه بود؟

من وقتی از سفر برگشتم شرح آن دیدار را در چندین صفحه کتبا نوشتم و وقتی از آقای هاشمی رفسنجانی گرفتم و خدمت ایشان رسیدم و ماجرا را هم کاملاً توضیح دادم.

واکنش آقای هاشمی چه بود؟

ایشان ماجرای مک فارلین را تکذیب کردند و گفتند که به نظرم چنین چیزی درست نیست و واقعیت ندارد. اما بعد گفتند که حالا شما گزارشت را بگذار اینجا باشد. بعد هم که من یکی، دو بار پیگیری کردم هیچ نتیجه‌ای نگرفتم.

برداشتان در آن زمان از آن پاسخ آقای هاشمی چه بود؟

برداشتم این بود که ایشان از من پنهان می‌کنند.

پس شما اقدام دیگری انجام ندادید؟

من در آن زمان ارتباطی هم با دفتر امام داشتم. با یکی از دوستان که در دفتر امام بود اجمالی مشورت کردم و ایشان پیشنهاد داد که من با آقای محسن رضایی که ارتباط هم داشتیم، جلسه‌ای بگذارم. رفتم پیش آقای محسن رضایی...

هیچ هماهنگی با آقای هاشمی انجام ندادید؟

نه، آقای هاشمی که تکذیب کرده بود.

هدفان از دیدار با آقای رضایی چه بود؟

هم واقعا دنبال يك پاسخ بودم و هم به مشکلات جبهه فکر می‌کردم که از نزدیک خودم آنها را درک می‌کردم. البته بعدا شنیدم که آقای هاشمی آن گزارش را که من به ایشان داده بودم به آقای حسن روحانی و دکتر هادی در مجلس داده بود. ایشان نمی‌خواست خودش راسا وارد ماجرای شود که ربطی به او ندارد و می‌خواست ماجرا از کانال خودش انجام شود.

گفتید که نزد آقای رضایی رفتید. نتیجه آن جلسه چه بود؟

بیشترین فشار جنگ آن زمان بر دوش سپاه بود. حجم عظیمی نیروی انسانی به جنگ می‌رفت، نبردهای سنگینی رخ می‌داد اما هیچ نتیجه‌ای نداشت و آنها مجبور بودند در میان مردم تبلیغ کنند که پیروز شده‌اند. در صحبت‌هایی که با آمریکایی‌ها داشتم و گزارش آن را هم نوشته بودم، موضوع حمله شیمیایی هم مطرح شده بود. کارشناسان غربی به عراق مشورت دادند که تنها راه مقابله با موج نیروهای انسانی، بمب شیمیایی است. در چنین شرایطی استراتژی نبرد

ایران براساس تسلیحات مدرن نبود و صرفاً یا براساس تسلیحات دست‌ساز وطنی ساز خودش بود یا مبتنی بر آنچه می‌توانست و رای تحریم‌ها از خارج بگیرد.

وقتی آمریکایی‌ها این مسئله را به اطلاع شما رساندند که غربی‌ها به عراقی‌ها درباره استفاده از بمب‌های شیمیایی علیه موج نیروهای انسانی ایران، مشورت داده‌اند، آیا صرفاً به عنوان یک خبر این را مطرح می‌کردند یا آمادگی مشاوره متقابل و ارائه راهکار را هم داشتند؟

آنها اعلام می‌کردند که آمادگی مشاوره و اعلام راهکار را داریم.

راهکار آنها در این مسئله چه بود؟

درباره آن با من بحث می‌کردند. می‌گفتند که ما همچنین راهکارهایی برای فلان کار داریم یا مثلاً می‌گفتند برخی به دنبال قطع صادرات نفت ایران هستند یا می‌خواهند به خارك حمله کنند. در چنین وضعیتی سوالی در ذهن من می‌آمد با این مضمون که آیا می‌توان از این وضعیت نجات پیدا کرد؟ با این شرایط به دیدار آقای رضایی رفتم و موضوع را توضیح دادم. آقای رضایی تکذیب نکرد و گفت آنچه گفتمی اتفاق افتاده است. ما هم اگر بتوانیم از نظر استراتژیک از آنان کمک بگیریم، این همه تلفات نخواهیم داشت و پیروزی بچه‌ها در جنگ بیشتر می‌شود. ما از طریق واحدهای سپاه به جریان کمک می‌کردیم و حالا شما هم کاری به این موضوع نداشته باش. فقط سرخ‌هایت را به بچه‌هایی که من معرفی می‌کنم وصل کن تا کار ادامه پیدا کند. از این مقطع به بعد من دیگر شخصاً مداخله‌ای نداشتم و فقط سفری به خارج داشتم تا نیروهایی که سپاه معرفی کرده بود را به نیروهای آمریکایی وصل کنم.

در چه کشوری این ارتباطگیری را انجام دادید؟

ابتدا به ترکیه رفتم و سپس به آمریکا. این مذاکرات هم ادامه یافت تا زمانی که روزنامه الشراع برای اولین بار قضیه مک فارلین را منتشر کرد و بعد حضرت امام با آقای هاشمی این نظر را طرح می‌کند که بهتر است اول بار ما داستان را افشا کنیم و ایشان هم روز ۱۳ آبان این قضیه را افشا می‌کنند. اما صحبت‌های عمومی باز هم ماجرا را پیچیده‌تر می‌کند و به سرنوشت ماجرای قبلی دچار می‌کند.

آیا شما در این مدت به عنوان نماینده با دو طرف مذاکره ارتباط داشتید؟

خیر. من نقش نداشتم.

یعنی شما تنها با آنها تماس گرفتید و کانال‌های جدید را مشخص کردید و کناره گرفتید؟

بله! من به آمریکایی‌ها گفتم که این افراد می‌توانند با شما مذاکره کنند و البته به آنها گفته شد که باز هم اینها مقامات رسمی نیستند و شما با این افراد به عنوان افرادی که صاحب نفوذ در سیاست ایران هستند، می‌توانید مذاکره کنید.

در حقیقت طوری وانمود شد که این قضیه را دلال‌ها پی می‌گیرند؟

بله البته همان زمان هم اقدامات مثبتی انجام شد. مثلاً دو گروهان آمریکایی آزاد شدند و آنها هم در مقابل کمک‌های تسلیحاتی به ایران کرده بودند تا به این مرحله رسید که همه مشکوک شدند که اسرائیلی‌ها خبر را به الشراع داده‌اند و جریان مهدی هاشمی مطرح شد و الشراع خبر سفر مک فارلین به ایران را چاپ کرد.

نکته‌ای هم که وجود داشت این بود که می‌گفتند ایران یک‌سوم پولی را که باید به قربانی‌فر می‌داد، نداده و از طرفی ایران می‌گفت که قربانی‌فر گران‌فروشی کرده و پول زیادی گرفته است. به همین دلیل قربانی‌فر به بیت آقای منتظری خبر می‌دهد.

این را برخی می‌گویند که از طرف امید نجف‌آبادی خبر می‌رسد و در خاطرات آقای منتظری هم آمده است. موضوع این است که چگونه این داستان افشا شد. بحث‌هایی که جریان داشت، بحث‌های مهمی بود. اول اینکه همیشه از صلح شرافتمندانه حرف می‌زدند که شاید شبیه همین چیزی بود که در قطعنامه پیش‌بینی کرده بودند. چون این قطعنامه تنها قطعنامه‌ای بود که شرافتمندان‌تر از قطعنامه‌های قبلی نوشته شده بود. ادعای ایران آن زمان این بود که عراق تجاوز کرده و تعداد زیادی جوان را کشته است و اکنون آتش‌بس تنها با پرداخت خسارت به ایران منطقی است. در قطعنامه هم به نحوی مطرح شده که خسارت باید به ایران پرداخت شود اما متأسفانه جنگ عراق و کویت پیش آمد و جریان به حاشیه رفت.

به گمانم در گزارش تاور آمده است که آنها از آقای کنگرلو خواستند به این دلیل که اثبات شود یک فرد مطمئن در جمهوری اسلامی است، آدم مطمئنی را برای مذاکره معرفی کند و او آقای علی هاشمی را معرفی کرده است. آیا چنین چیزی نبوده است؟

نه چنین چیزی نبود.

گزارش تاور را خوانده‌اید؟

در گزارش چنین چیزی نبود. قرار شد که وزارت اطلاعات ایران یک گزارش در مقابل گزارش تاور منتشر کند که من رفتم و مطالبی را که می‌دانستم توضیح دادم. گزارش تاور ترجمه شده بود و قرار بر این بود که یک گزارش مشابه تاور در ایران آماده شود.

که هیچ‌وقت آماده نشد؟

من چنین گزارشی ندیدم. اما در جلسات متعددی خود من جریان را توضیح دادم که چه کسانی در این کار حضور داشتند. ولی کل پروسه از شروع مك فارلین تا پایان آن ۴-۵ ماه بیشتر نبوده است.

آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه پس از لو رفتن ماجرا، اتهاماتی را به آمریکایی‌ها وارد کردند و گفتند که آنها با پاسپورت جعلی وارد ایران شده‌اند آیا طرح چنین نکاتی نمی‌توانست بر روند مذاکرات آبی ایران و آمریکا و خریدهای تسلیحاتی ایران تاثیر منفی داشته باشد؟

به طور کلی بعد از صحبت‌های آقای هاشمی رابطه به هم خورد و دیگر اصلا ماجرا تمام شده بود.

یعنی لو رفتن ماجرا موجب متوقف شدن آن شد؟

بله، وزنه به طور کلی تغییر کرد.

پس از این ایران در مواجهه با آمریکا به کدام سمت رفت؟

وقتی ماجرا به هم خورد، ایران مسیر طبیعی خودش را ادامه داد و سعی نکرد که مسیر را عوض کند. همان شعارها و محاکمه متجاوز داده می‌شد و از لبنان و افغانستان مسیر سابق طی می‌شد. به نظر من آمریکایی‌ها پس از این جریان به این فکر افتادند که اهداف خویش را با فشار دنبال کنند. اولین فشاری که به ایران آوردند این بود که چشم ایشان را بستند و اجازه دادند که عراق تمام وقت از شیمیایی استفاده کند. عراق بلافاصله فو را گرفت. به سلاح‌های مدرن عراق اضافه شد و نفتکش‌ها را نشانه گرفتند. اما وقتی ایران تصمیم گرفت مقابل به مثل کند، گفتند پرچم‌ها را روی نفتکش‌ها می‌گذاریم و هر کس نفتکش‌ها را بزند به آمریکا اعلام جنگ داده است. حتی در جنگ نفتکش‌ها روسیه هم پرچم‌اش را روی نفتکش‌های کویت گذاشت. ایران هم که هم زمان در ۳۰ جبهه نمی‌توانست بجنگد. بعد بهانه‌های دیگری گرفتند مثل اینکه به ایران گفتند که شما روی سکوها موشک گذاشته‌اید تا کشتی‌ها را بزنید. در حالی که سکوها از اول هم سایت پدافند هوایی بود. در این میان اشتباه یا درست هواپیمای ایرباس را هم آنها زدند. پس در واقع فشار را زیادتیر کردند.

یعنی از ماجرای مك فارلین ایران نتوانست به صورت مناسب نفع ببرد و این ماجرا را درست مدیریت کند، و هزینه‌های زیادی را بعد از آن پرداخت؟

نه اینکه ایران بخواهد هزینه‌های بیشتری بپردازد، بلکه با شکست ماجرای مك فارلین به هر حال آمریکایی‌ها همان کاری که می‌خواستند انجام دهند را با فشار بیشتری علیه ایران انجام دادند.

اما اگر در ماجرای مك فارلین آن مسیر به صورت طبیعی طی می‌شد و به يك نقطه مشخص می‌رسید، آیا ایران از منافع بهره‌مند نمی‌شد و از خیلی از این اتفاقات هم جلوگیری به عمل نمی‌آمد؟

به طور كلي قضيه مك فارلين را ايران به هم نزد. هر دو بار يك عده ديگر بازي را به هم ريختند.

بالاخره دفعه اول آنها با كيك و كلت به ايران آمدند و قصد دیدار داشتند.

دفعه دوم هم انجيل امضا شده ريگان را فرستادند.

دفعه دوم چه كساني آمده بودند؟

به ايران نيامده بودند. انجيل را به رابط دومي ها داده بودند.

به هر حال آنها اين اقدامات را انجام داده بود و اگر اين رابطه برقرار مي شد، ايران منفعت هايي را كسب مي كرد.

الان نمي توان گفت كه اگر فلان اتفاق مي افتاد، چه مي شد. موضوع اين بود كه ايران نقشي در لو رفتن قضيه نداشت. ببينيد الان اين بحث مطرح است كه ايران و عراق بر سر امنيت عراق با يكديگر مذاكره و بحث كنند. ناگهان مي بينيد كه در آمريكا يك سناتور اعلام مي كند كه دو طرف بايد بنشينند و در عالي ترين سطح مراجع به مسايل هسته اي و تمام مسايل ديگر بحث كنند. مي خواهم بگويم كه اين يك بحث تفكيكي است و نبايد آن را با هم خلط كرد. يك مثال مي زنم. در زمان بوش پدر و رياست جمهوري آقاي هاشمي اين بحث مطرح شد كه رابطه اقتصادي ايران و آمريكا اشكالي ندارد. هم شوراي امنيت ايران آن را تصويب كرد، هم شوراي امنيت آمريكا، روابط اقتصادي در ظرف چند ماه به يك ميليارد دلار رسيد. من آن زمان در وزارت نفت كار مي كردم و ما نياز به دكل هاي نفتي داشتيم. در تگزاس آمريكايي ده ها هزار دكل وجود داشت. فورا به نيروهاي ايران ويزا دادند و رفتند و دكل ها را خريدند و به ايران آوردند. دارو و ماشين آلات سنگين براي معادن ايران هم به همين ترتيب خريداري شد. خب، چه كس اين رابطه را به هم زد؟ اصلا به داستان كه نگاه كنيد، متوجه مي شويد كه ايران آن را به هم نزد. البته ايران علاقه اي نداشت كه طي اين مبادلات اقتصادي همان روز ميان هاشمي رفسنجاني و بوش ملاقات صورت گيرد. ممكن است اين روند چندين سال طول بكشد. كما اينكه در زمان خاتمي ترويج مي كردند كه روابط فرهنگي زياد باشد اما دليل نمي شود كه اين روابط فرهنگي سريعاً منجر به روابط سياسي شود. بالاخره سفارت آمريكا در طي يك حادثه عظيم از ايران برچيده شد. ايران در زمان جنگ نياز به كمك داشت ولي بنا نداشت كه در كمپ آمريكا قرار بگيرد و پرچم آمريكا را بالا بياورد و ژاندارم آمريكا در منطقه باشد. ايران به هر حال يك كشور انقلابي بود كه امام در آن زندگي مي كرد و شعار اصلي سياست خارجي اش در آن زمان، شعار نه شرقي و نه غربي بود.

منبع: شهروند امروز